

دربارهٔ مرحلهٔ قدیم اقتباس معارف یونانی در بین عربان و عربی نویسان

۶۳-۸۲

چکیده: این مقاله صورت مکتوب سخنرانی پاول کونیچ، محقق تازه درگذشته آلمانی، دربارهٔ ترجمه آثار یونانی به عربی است، اما توجه نویسندگان در آن مخصوصاً به ترجمه‌های قرن دوم هجری است. نویسنده، پس از مقدمه‌ای کلی دربارهٔ اسباب و علل این ترجمه‌ها، می‌کوشد تا نشان دهد که بعضی از معارف و علوم یونانی و رومی، علی‌الخصوص در نجوم و احکام نجوم، پیش از آنکه به عربی ترجمه شود به پهلوی نیز ترجمه شده بوده و ایرانیان در انتقال این معارف به جهان اسلام نقش داشته‌اند و این چیزی است که می‌توان آن را از روی بعضی روایات و مخصوصاً پاره‌ای اصطلاحات استنباط کرد. به علاوه، نویسنده خواسته است قراین و اماراتی در تأیید نظریات فؤاد سرزگین پیدا کند که معتقد است سرآغاز علوم اسلامی و ترجمه معارف یونانی را باید در دوره‌ای قدیم‌تر از آنچه محققان نسل پیش از او بدان معتقد بودند جستجو نمود. یادآوری باید کرد که این مقاله نشان دهندهٔ وضع این شعبه از مطالعات در پنجاه سال قبل است.

کلیدواژه‌ها: نهضت ترجمه، علوم و فلسفه یونانی، زبان سریانی، زبان پهلوی، اسکندریه، جندی‌شاپور، دیرهای مسیحی.

این مقاله ترجمه است از یک مقاله (در واقع سخنرانی) پاول کونیچ با این مشخصات:

Paul Kunitzsch, "Über das Frühstadium der arabischen Aneignung antiken Gutes," Saeculum 26, 1975, pp. 268-282.

البته گاهی از کتاب‌ها و رسالات لاتینی نیز مختصر

سخنانی به میان آمده و عنوان مقاله آثار لاتینی را هم

شامل است، ولی چون عمدهٔ مطالب در این نوشته دربارهٔ

آثار و معارف یونانی است، Antike به یونانی ترجمه شد.

از خانم ریته‌هرینگ، دانشجوی زبدهٔ ادبیات دانشگاه

تهران، که در چند مورد یاور مترجم بوده بسیار سپاسگزار

است. م.

About the Ancient Stage of the Adaptation of Greek Knowledge Among Arabs and Arabic Writers (By Pavel Konich)

Translated by Seyed Ahmad Reza Qaemmaqami
(Assistant Professor, University of Tehran)

Abstract : This article is the written form of the lecture of Paul Kunitzch on the translation, a recently deceased German scholar, on the translation of Greek works into Arabic, but the author pays special attention to the translations of the second century AH. After a general introduction to the causes of these translations, the author tries to show that some of the Greek and Roman teachings and sciences, especially in astronomy, were translated into Pahlavi before Arabic and the Iranians played a role in transmitting this knowledge to the Islamic world, and this is something that can be deduced from some narrations and especially some terms. In addition, the author seeks to indicate evidence and proofs that support the theories of Fouad Sezgin, who believes that the beginnings of Islamic science and the translation of Greek teachings should be sought in earlier periods than scholars of the previous generation believed. It should be noted that this article shows the status of this branch of studies over the past fifty years.

Keywords: Translation Movement, Greek Science and Philosophy, Syriac Language, Pahlavi Language, Alexandria, Jundishapur, Christian Monasteries.

حول المرحلة القديمة لاقتباس المعارف اليونانية بين العرب والكتاب باللغة العربية / تأليف باول كونيج / ترجمة السيد أحمد رضا قائم مقامي (مساعد أستاذ في جامعة طهران)

الخلاصة: هذه المقالة هي النص المدون لمحاضرة باول كونيج المحقق الألماني الذي توفي مؤخراً، حول ترجمة الآثار اليونانية إلى اللغة العربية، والذي ركّز فيه بصورة خاصة على ترجمات القرن الثاني الهجري.

وبعد أن يبدأ الكاتب مقاله بمقدمة عامة حول أسباب وعلل هذه الترجمات، يشير إلى أنّ بعض المعارف والعلوم اليونانية والرومية - وخصوصاً في علم النجوم وأحكامها - كانت قد ترجمت إلى اللغة اليهودية أيضاً قبل ترجمتها إلى اللغة العربية، وأنّ الإيرانيين كان لهم دورهم في انتقال هذه المعارف إلى العالم الإسلامي، الأمر الذي يمكن استنباطه من بعض الروايات ومن بعض الاصطلاحات بصورة خاصة.

كما يسعى الكاتب لتأشير بعض القرائن والأدلة المؤيدة لنظريات فؤاد سزكين الذي كان يعتقد بوجود البحث عن بداية للعلوم الإسلامية وترجمة المعارف اليونانية في فترة أقدم مما كان يعتقد محققو الجيل السابق له.

وجدير بالذكر أنّ هذه المقالة تشير إلى حالة هذا الفرع من الدراسات في الخمسين عاماً الأخيرة.

المفردات الأساسية: حركة الترجمة، العلوم والفلسفة اليونانية، اللغة السريانية، اللغة اليهودية، الإسكندرية، جنديشابور، الأديرة المسيحية.

آنچه در اینجا درباره آن سخن خواهم گفت از مدت ها قبل یکی از موضوعات متداول در مطالعات اسلامی و عربی بوده است، یعنی «استمرار معارف یونانی در اسلام»، اگر بخواهیم آن را به همان نامی بنامیم که در عنوان کتاب پراطلاع فرانتس روزنتال، که کتابی است مشتمل بر اسناد و مدارک مختلف، آمده است.

صد و سی و دو سال پیش از این، کتاب یوهان گئورگ ونزیش با عنوان رساله درباره ترجمه ها و شروح سریانی و عربی و ارمنی و پارسی متون یونانی^۱ منتشر شد و اهل تحقیق را متوجه این بحث کرد. فهرست های کتاب شناختی و مجموعه های مفصل و بزرگ فراهم آورده لوسین لکلر^۲، فریدناند ووستفلد^۳ و علی الخصوص موریتس اشتاینشنايدر^۴ آگاهی ها درباره این موضوع را تا پایان قرن نوزدهم میلادی گسترش دادند و هم ژرفا بخشیدند، به طوری که در وسیع ترین حوزه ها آنچه عرب بدان شهرت یافته بودند که حافظان و ناقلان میراث یونانند به نحوی استوار تثبیت شد. در پنجاه سال اخیر از جانب حوزه محدودتر اسلام شناسان و عربی دانان نیز جریانی از شرح ها و فهرست ها در این موضوع به راه افتاده است، از یولیوس روسکاتا به امروز و در این میان هانس هاینریش شدر و مارتین پلسنرو بسیاری دیگر.^۵

شناخت این استمرار و ارتباط در وهله اول بسیار وابسته بود به استفاده فراوان از منابع کتاب شناختی قدیم، علی الخصوص کتاب های مؤلفان عربی نویسی در این موضوعات، مانند فهرست ابن ندیم^۶، تاریخ الحکماء ابن قفطی^۷، عیون الانباء ابن اصبیعه^۸ و کشف الظنون حاجی خلیفه^۹، به علاوه فهرست های نسخه های خطی آن زمان. به عبارت دیگر، این شناخت در اساس شناختی بود غیرمستقیم و دست دوم. در این تحقیقات رابطه عربان و عربی زبانان با

1. Leipzig 1842.

2. *Histoire de la medicine arabe*, 1-2 (Paris 1876).

3. *Die Übersetzungen arabischer Werke in das Lateinische seit dem XI. Jahrhundert*, in: *Abhandlungen der Kgl. Gesellschaft der Wissenschaften*, 22. Bd. (Göttingen 1877).

4. علی الخصوص رجوع شود به این آثار او (اثر اول در سال ۱۹۶۰ و اثر دوم و سوم در سال ۱۹۵۶ در گراتس تجدید چاپ شده است): *Die arabischen Übersetzungen aus Griechischen*, verstreute Aufsätze um 1896; *Die hebraischen Übersetzungen des Mittelalters und die Juden als Dolmetscher* (Berlin 1893); *Die europäischen Übersetzungen aus dem Arabischen bis Mitte des 17. Jahrhunderts* (Wien 1904-1905).

5. رجوع شود به فهرستی که در کتاب پزشکی در اسلام مانفرد اولمان (رک. یاورقی ۱۴)، ص ۱، یادداشت ۵ آمده است. یک مقاله مرتبط از من به زودی در مجله آرنس چاپ خواهد شد [در شماره ۲۵/۲۶ مجله آرنس، سال ۱۹۷۶، صص ۱۱۶-۱۳۲، به چاپ رسیده است. م.ا.]:

“Zur Problematik und Interpretation der arabischen Übersetzungen antiker Texte”.

6. به تصحیح گوستاو فولگل، ج ۲، لایپزیگ، ۱۸۷۱-۱۸۷۲.

7. منتخب زوزنی، به تصحیح لیبیرت، لایپزیگ، ۱۹۰۳.

8. به تصحیح مولر، ج ۲، قاهره، ۱۸۸۲.

9. به تصحیح محمد بالتقایا و رفعت بیلگه، ج ۲، استانبول، ۱۹۴۳-۱۹۴۱.

جهان یونانی خود را عمدتاً به شکل فهرستی از آثار نشان می‌داد، یعنی در ترجمه‌های آثار یونانی و یونانی‌مآبی که عناوین آنها و نویسندگان آنها را محققان از منابع سابق الذکر به دست آورده بودند. خیلی آرام و با مکث بسیار اولین موج تحقیق درباره منابع دست اول از راه رسید، و آن رجوع مستقیم به خود این قبیل آثار ترجمه شده بود. در این کار، در دهه سوم و اوایل دهه چهارم قرن بیستم میلادی، آنچه علی‌الخصوص اثر ماندگار بر جا گذاشت عبارت بود از تحلیل و تصحیح تحریر عربی بوطیقای ارسطو به دست یاروسلاوس تکاچ^{۱۰}، نشر بعضی نوشته‌های جالینوس و تحقیقاتی درباره مترجم آنها، حنین بن اسحاق، به دست گنتهلف پرگشترسیر^{۱۱} و تحقیقات مشابه با اینها از یولیوس روسکا، مارتین پلسنر، ماکس مایرهوف و دیگران. اما در همان اوایل، در کنار این تحقیقات، ایگناتس گلدزهردر نوشته معروف خود درباره «نسبت اسلام رسمی در ادوار قدیم با دانش‌های یونانی»^{۱۲} از سرعت این جریان یک طرفه‌ای که رفته‌رفته شکل می‌گرفت کاست و بر این تصویر کلی که اندک اندک به وجود می‌آمد اشکال کرد: همچنانکه تأثیر دانش یونانی حوزه‌های علوم دقیقه را در اسلام شکل می‌داد و بر آن سایه می‌افکند و از آنجا به دیگر حوزه‌های حیات فکری و ادبی نیز سرایت می‌نمود، مخالفت محافل سنتی نیز به همان اندازه سخت بود و هر چیز یونانی را به حاشیه می‌راند، همچنان که در غرب نیز در همان اوان، کلیسا با علوم «کافران» رسیده از یونان و شرق مبارزه می‌کرد.

پس از وقعه‌ای موقت که جنگ دوم جهانی باعث آن بود، بار دیگر محققان به طور جدی تر تحقیق درباره موضوع مورد بحث ما را از سر گرفتند. علاوه بر تصحیح متن‌ها، که نسبت به گذشته بسیار بیشتر شده بود، تحقیقات این حوزه در سال‌های اخیر، تقریباً در یک زمان، به واسطه دو دستاورد بزرگ و دو نوشته مرجع غنای بیشتری یافت، یکی کتاب‌های مانفرد اولمان با نام‌های پزشکی در اسلام^{۱۳} و علوم طبیعی و خفیه در اسلام^{۱۴} و دیگری تاریخ نوشته‌های عربی فؤاد سزگین که موضوع جلد سوم آن پزشکی و داروشناسی، جانورشناسی و دامپزشکی^{۱۵} است و موضوع جلد چهارم آن کیمیا و شیمی و گیاه‌شناسی و کشاورزی^{۱۶}. دیگر مجلدات کتاب نیز دیگر حوزه‌های علوم دقیقه را شامل خواهد

10. Jaroslaus Tkatsch, *Die arabische Übersetzung der Poetik des Aristoteles*, I (Wien 1928), II (posthum herausgegeben von A. Gudeman und Th. Seif, Wien 1932).

11. *Hunain ibn Ishāq und seine Schule* (Leiden 1913); *Hunain ibn Ishāq über die syrischen und arabischen Galenübersetzungen*, in: *Abhandlungen für die Kunde des Morgenlandes* 17, 2 (Leipzig 1925); *Neue Materialien zu Hunain ibn Ishāq's Galenbibliographie*, in: *Abh. f. d. Kde. d. Morgenal.* 19, 2 (Leipzig 1932).

12. *Abhandlungen der Preussischen Akademie der Wissenschaften*, Jahrgang 1915, Phil.-hist. Kl., Abhandlung 8 (Berlin 1916).

13. *Die Medizin im Islam*, in: *Handbuch der Orientalistik*, 1. Abt., Ergänzungsbd. VI, 1. Abschnitt (Leiden/Köln 1970).

14. *Die Natur- und Gebeimwissenschaften im Islam* (Leiden/Köln 1972) (ebd. 2. Abschn.).

15. Leiden 1970.

16. Leiden 1971.

شد. بنابراین، تحقیقات درباره این موضوع شامل و وسیع اقتباس معارف یونانی در میان عربان و عربی‌زبانان کاملاً در جریان و در میانه راه است و اکنون که من درباره آن سخن می‌گویم چنان نیست که بتوان تصویر کلی قطعی و نهایی از آن عرضه کرد؛ بیشتر باید بعضی وجوه مسأله را پیش چشم آورد و از چشم‌اندازی سخن گفت که از مرحله فعلی مطالعات حاصل شده است.

چنان که پیشتر اشاره شد، آن معارف یونانی که به فرهنگ عربی و اسلامی راه یافت عمدتاً مشتمل بود بر علوم دقیقه، پزشکی و علوم وابسته به آن و فلسفه، یعنی منتخبی بالنسبه محدود. امور خاصاً انسانی، که در محدوده فرهنگ (پایدا) اثرگذار و صاحب نقش بودند و نسبت امروزیین ما در غرب با یونان باستان را در درجه اول آنها تعیین می‌کنند، یعنی هنر نمایش، ادب حماسی و غنایی، تاریخ‌نویسی و هنرهای زیبای یونانی و به علاوه کل ادبیات لاتین، از دایره اخذ و اقتباس عربان و عربی‌زبانان بیرون مانده‌اند. این نتیجه نظرگیر، که می‌گویند در وهله اول علایق یکسره مادی عربان را باید سبب آن دانست، حاصل طبیعی اوضاع و احوالی تاریخی است که اخذ و اقتباس در آن واقع شده است و این چیزی است که تحقیقات ماکس می‌رهوف^{۱۷} و دیگران به نحو قانع‌کننده‌ای آن را به اثبات رسانده است: آنچه اخذ و اقتباس شده عبارت است از آن معارفی که در زمان فتوحات مسلمانان در سرزمین‌های اطراف مدیترانه و بعد از آن در مدارس مسیحیان، که در اواخر عهد باستان در آن نواحی همچنان برقرار بودند، تدریس می‌شد و به نسل‌های بعد انتقال می‌یافت. حکومت عربی و اسلامی از حدود سال ۶۳۰ میلادی با فتوحات آنان آغاز شد. اینان در طول چند دهه سرزمین‌های ایرانی و رومی-یونانی مابین اطراف خود را متصرف شدند و امپراتوری جدید خود را بنیان نهادند. مراکز قدیم اسکندریه، جندی‌شاپور، حران و مدارس کوچک‌تر و دیرهای پرشمار اینک جزئی از سرزمین خلافت شدند. در بررسی پدیده اخذ و اقتباس معارف یونانی در میان عربان لازم است که این احوال و اوضاع تاریخی را پیوسته و با دقت در پیش چشم داشته باشیم.

در مرحله فعلی تحقیقات در این موضوع و در آینده نزدیک قابل پیش‌بینی، آنچه اولاً و مخصوصاً اهمیت دارد حل مسائل جزئی است، پیش از آنکه به ارزیابی‌ها و تلفیق‌های (سنتزهای) بزرگ‌تر دست ببریم. تک تک متن‌ها را باید به دست آورد، در هر مورد مترجم آن را بازشناخت و خصوصیات زبانی متن‌ها و هر یک از مترجمان را معلوم نمود. اینکه چه مسائل عینی ممکن است با این کار همراه باشد فی‌المثل از تعدد تحریرهای متون ترجمه‌شده‌ای معلوم می‌گردد که در اثنا مطالعات بر ما شناخته شده است؛ مثلاً به یاد بیاوریم تفسیر مابعدالطبیعه ابن رشد را همراه با مدخل‌های

۱۷. مخصوصاً رجوع شود به:

Von Alexandria nach Bagdad. Ein Beitrag zur Geschichte des philosophischen und medizinischen Unterrichts bei den Arabern, in: SB d. Preuß. Akademie der Wissenschaften, Phil.-hist. Kl., 1930, Nr. 23 (Berlin 1930) S. 387-429.

آن در تصحیح سترگ موريس بوييژ^{۱۸}، كتاب الحشائش (يا في هيولى الطب) ديوسكوريدس را كه مانفرد اولمان در كل هفت تحرير مختلف از آن ذكر کرده است،^{۱۹} تحقيقات گرهارد اندرس را درباره در آسمان ارسطو،^{۲۰} تصحیح کاسيمير پترائيتيس را از کائنات جو ارسطو،^{۲۱} يا ترجمه های متعدد مجسطی را.^{۲۲}

در تصوير کلى اين پديده، در جايگاه آن در چارچوبه تاريخ فرهنگى عربى و اسلامى و تاريخ فرهنگى به طور کلى، در اثر آن در تحول زبان و ادب عربى و در تاريخ علوم مختلف و در عالم افکار و عقايد، در همه از نوباید نظر کرد و از نوباید به تبیین آنها پرداخت.

تا کنون در تحقیقات و بررسی هایی که درباره این مجموعه شده عمدتاً متن های پزشکی و فلسفی مورد توجه بوده اند. به همین سبب تصویر فعلی تا حد زیادی تحت الشعاع تألیفاتی مانند آثار برگشترسر درباره حنین بن اسحاق و نقل آثار جالینوس^{۲۳} قرار گرفته و همچنین تحت الشعاع تألیفاتی که درباره نقل آثار ارسطویی نوشته شده اند. حنین از سال ۸۰۸ تا ۸۷۷ میلادی می زیسته است و مترجم بوطیقا، ابوبشر متی بن یونس، در سال ۹۴۰ میلادی درگذشته است. بنابراین، نقطه اوج مجموع کار مترجمان را که بی تردید حنین بود باید در قرن نهم میلادی قرار داد؛ با شاگردان و پیروان او تا قرن دهم میلادی. به همین سبب، عادت بر این بوده که ترجمه های عربی متون یونانی را علی الاصول در قرن سوم هجری (نهم میلادی) جای دهند، با اندک پیشروانی در نیمه دوم قرن دوم هجری (هشتم میلادی) و خاموش شدن تدریجی چراغ آن در قرن چهارم هجری (دهم میلادی).

حال فؤاد سرگین خود را به میان بحث درباره این عقیده عمومی بالنسبه سفت و سخت انداخته و در درستی آن تردید کرده است. سرگین به واسطه مطالعات گسترده در نسخه های خطی پراکنده در کشورهای اسلامی و غربی به جهت کتاب خود، تاریخ نوشته های عربی، به نتایج به کلى تازه ای رسیده است. من سه نظریه اصلی او را به همان صورت که در مقدمه جلد سوم کتاب او (ص ۱۶۷) آمده است نقل می کنم:

سراغز تقریباً تمامی شعب علوم اسلامی و عربی را باید در قرن اول هجری جستجو کرد.

18. Averroës, *Tafsir ma ba'd at-tabi'at* [= *Kommentar zur Metaphysik*], ed. M. Bouyges, vol. I ff. (Beyrouth 1938 ff.).

19. *Wie Anm.* 14, S. 258-262.

20. *Die arabischen Übersetzungen von Aristoteles' Schrift De caelo*, Phil. Diss. (Frankfurt a. M. 1966).

21. *The arabic Version of Aristoteles' Meteorology* (Beyrouth 1967).

22. Pual Kunitzsch, *Der Almagest. Die Syntaxis Mathematica des Claudius Ptolemäus in arabisch-lateinischer Überlieferung* (Wiesbaden 1974).

درباره تحریرهای مختلف رجوع شود به صفحات ۶ به بعد و ۱۵-۷۱.

۲۳. قس پاورقی ۱۲.

اولین ترجمه‌های عربی (علی‌الخصوص ترجمه‌های متون پزشکی و نجوم و احکام نجوم و کیمیا و جغرافیا) متعلق به همان تاریخ است.

آثار هرمسی و دیگر آثار منحول و منسوب عربی، خواه در نسخه‌های خطی خواه در منقولات آثار بعدی، نه در فرض، بلکه در واقع متعلق به قبل از اسلام‌اند و اکنون فقط «ترجمه» عربی آنها به دست ماست.

دربارهٔ نکتهٔ سوم در اینجا می‌خواهم اشاره کنم که من مدتی قبل توانستم تشخیص دهم که رسالهٔ هرمسی لاتینی قرون وسطایی ستارگان بیابانی با یک متن آموزشی یونانی در علم احکام نجوم دربارهٔ سی lamproi astères [لفظاً: «ستارگان تابان»] یکی است.^{۲۴} کمی پس از آن مانفرد اولمان به تصادف در یک نسخهٔ کتابخانهٔ دوبلین متن عربی مرتبط با آن را یافت و آن را برای رسیدگی و تحقیق به من واگذار کرد. با آنکه نسخه متأسفانه تنها حاوی نیم اول از متن بود، باز به وضوح تمام معلوم شد که متن همان متن است.^{۲۵} در عربی نیز این متن به نام هرمس شهرت داشته است. از بعضی نشانه‌ها و قراین مجموعهٔ لغات متن می‌توان به پیشینهٔ پارسی متن عربی پی برد. این را باید یکی از مواردی دانست که نظریهٔ سوم سرگین را بسیار دقیق مستدل می‌کند، یعنی آنکه هرمسیاتی که در احکام نجوم تألیف شده‌اند به عربی نوشته نشده‌اند، بلکه ترجمه شده‌اند. به علاوه باید توجه داشت که در متون یونانی هنوز از نام هرمس در ارتباط با این موضوع شاهی به دست نیامده است.

با توجه به وضع فعلی شناخت ما از موضوع به آن صورت که تا کنون پذیرفته شده و رواج یافته، این نظریات، که تازه در مجلّات آینده باید به نحو دقیق تر شرح و بسط یابد و مستدل شود، فوق‌العاده انقلابی جلوه کرده و بلافاصله تندترین مخالفت‌های متخصصان این حوزه را برانگیخته است، از آن جمله مخالفت مارتین پلسنر را که به طبقهٔ قدیم تر دانشمندان تعلق دارد و خود شاگرد روسکا است.

در ادامهٔ مطلب که من دربارهٔ این مبحث سخن می‌گویم قصدم این نیست که جانب یکی از این دو نظر را بگیریم، بلکه تنها از بعضی مدارک و اسناد سخن خواهیم گفت که به نظر من چنین می‌آید که در دراز مدت در روشن کردن این مسألهٔ مورد نزاع به کار خواهد آمد.

نخست به اختصار وضع اجتماعی و زبانی آغاز امپراتوری اسلامی را در پیش نظر آوریم: عربان از شبه جزیره مثل مور و ملخ به راه افتادند و سرزمین‌های کهنسال صاحب فرهنگ مصر و فلسطین و سوریه و ایران را متصرف گشتند. ساکنان آن سرزمین‌ها خود به زبان خویش سخن می‌گفتند و می‌نوشتند - یونانی، قبطی، آرمانی، سریانی، پارسی - و در قبال فاتحان بسیار متمدن تر بودند. بنابراین، این فاتحان در وهلهٔ اول در ترکیب جمعیت این مناطق و نظام‌ها و نهادهای آنها آن قدر تغییری ایجاد نکردند و

24. Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft 118 (1968), S. 62-74.

25. Ebd. 120 (1970), S. 126-130.

خود را جدا از ایشان نگاه داشتند و در محل های نظامی (امصار) که برای خود ساخته بودند اقامت گزیدند و در آن محل ها تقسیمات قبیله ای و عشیره ای خود را تا مدت ها حفظ کردند. قریب به یک قرن در اراضی مفتوحه نظام دیوانی و زبان دیوانی سابق برجای بود، یعنی یونانی در مصر و سوریه و پارسی در عراق، و تازه پس از آن بود که دیوان آرام به عربی نقل شد.

این کناره گرفتن اختیاری عربان مسلمان از «کفار و مشرکان» سرزمین های فتح شده البته چیزی نبود که تداوم آن به همان شکل اول در مدت طولانی ممکن باشد. گروه ها و افراد پرشماری، چون اسیران و غلامان و کنیزان و بازرگانان و دلایان از همه نوع و اتباع و اشیاع ایشان، در کنار دیوانیان هر ناحیه به نزد خداوندان نورا یافتند و با قبول ایشان مواجه شدند و فوق العاده سریع توانستند خود را با ایشان سازگار کنند و ناگزیر ترقی نمایند. بدین ترتیب، جامعه در آغاز امپراتوری اسلامی منقسم برد و طبقه شد: یکی طبقه تازه به سروری رسیده عرب که در تمدن به مراتب فروتر از زبردستان خود بود، زبانی را که با خود آورده بود تغییر نداده بود، بر همان شیوه سابق زندگی عربی خود ابقا کرده بود و بنابراین یک زبانه باقی مانده بود؛ طبقه دیگر ساکنان قدیم تر نواحی تسخیر شده بود که شکل زندگی و سازمان اجتماع آنان در آن زمان مرتبه بالایی داشت و به سرعت، علاوه بر زبان خود، عربی را نیز فرا گرفته بود و دوزبانه شده بود و بنابراین در طی سال ها عربی را به وسیله بیان اشکال پرمایه تر و پیچیده تر و متنوع تر زندگی خود نیز تبدیل کرد. زبان عربی قدیمی اصلی (عربیته) بدین ترتیب به یک زبان گفتار کارآمد همه گیر بدل شد که معمولاً آن را «عربی میانه» می نامیم. به عبارت دیگر، جامعه اسلامی در آن ادوار آغازین جامعه ای بود دوزبانه با مراتب مختلف که در فرایندی شبیه به فرایند تراوایی، جزء ضعیف ترین، که در این مورد اقلیت حاکم یک زبانه عرب باشد، بر مایه زبردستان مایه و رتر چیزی می افزود.

این فرایند را، که در وهله اول طبعاً امور زندگی هر روزینه، زندگی رسمی دیوانی و شیوه عالی تر زندگی را تحت تأثیر قرار می داد، می توان به حیطة علوم نیز نسبت داد. محافلی از مردمان شکست خورده زبردست، عمدتاً از مسیحیان، بودند که در مدرسه ها و دیرهای خود آخرین بقایای معارف یونانی و یونانی مآب را در کسوت اسکندرانی آن محافظت می کردند و رفته رفته بر اثر آشنایی با زبان عربی، بسیاری از این معارف را، بی آنکه کسی ایشان را بدین کار الزام کرده باشد، پیش از آغاز ترجمه های رسمی به معنای واقعی، به عربی منتقل می نمودند. بنابراین، چنین می نماید که در جریان فعالیت های علمی مسیحیان در اواخر عهد باستان به سبب فتوحات مسلمانان وقفه یا گسستی ایجاد نشده بوده است. در اسکندریه بعد از فتوحات و در همان عصر اسلامی، بولس اجانیطی^{۲۶}، اهرن القس، قتیس

و طبیب مشهور،^{۲۷} یوحنا نامی که بیش از نام از او نمی دانیم،^{۲۸} برطاوس نامی که هنوز شناخته نشده^{۲۹} و یوجریج راهب^{۳۰} زنده و مشغول به کار بوده اند و از همه آنان آثاری کامل یا پراکنده، به صورت نقل قول هایی به عربی، برجا مانده است. مدرسه آنجا، که در آن پزشکی و فلسفه تدریس می شده، تا هشتاد سال، یعنی تا حدود سال صدم هجری (۷۱۹ میلادی)، همچنان برقرار بوده است. بعضی روایات عربی، که در درستیشان البته تردید شده است، می گویند که بعضی عربان، مانند عبدالملک بن ابجرکنانی، که بعدها پزشک عمر بن عبدالعزیز شد، در آنجا درس خوانده بوده اند.^{۳۱} بعضی روایات عربی درباره بعضی اطرافیان پیامبر اسلام نیز سخنان مشابه گفته اند و بنا بر ادعای ایشان، کسانی چون حارث بن کَلده^{۳۲} یا ابن ابی رمثه (یا ابورمته)^{۳۳} و جزایشان، ارتباطی با جندی شاپور یا در هر حال با پزشکی ایرانی داشته اند. نضر بن حارث، که در سال دوم هجری (۶۲۴ میلادی) در جنگ بدر کشته شد، بنا بر بعضی روایات کتاب های فارسی می خوانده است.^{۳۴} این اخبار نیز افسانه آمیزند، ولی با این حال بر این دوره آغازین، که از منابع مربوط اصلی به کلی غایبند، نوری می تاباند.

گواه دیگر بر استمرار فعالیت های علمی و تداوم سنت رساله حنین درباره آثار ترجمه شده جالینوس است که در آن، از جمله ۱۲۹ عنوان از کتاب ها و رسالات جالینوس، تعداد قابل توجهی را نام می برد که به تحریر سرژیوس رأس العینی (م. ۵۳۶ میلادی) یافته بوده و آنها را اصلاح یا به عربی ترجمه کرده بوده است.^{۳۵}

کل این فعالیت های علمی در مراکز بزرگ و بعضی دیرها مطلقاً در درون محافل مسیحی جریان داشت که زبان رایج در میانشان سریانی بود. به جز شاید بعضی از دانشمندان اسکندریه در اواخر عمر آن مرکز که ذکرشان رفت، برای ایشان نیز یونانی زبانی بیگانه بود که خاصه برای مطالعات خود باید آن را می آموختند. بنابراین، کتاب های یونانی یا تحریه هایی از آنها که اینان در منتخبات و تدوین های خود در دیرها همچنان مطالعه می کردند و درباره آنها بحث می نمودند به یونانی و سریانی در دسترس بود، گرچه نه در یک زمان و نه در همه جا کامل. در هر حال مشخص و محرز است که این محافل مسیحی، و بدین واسطه زبان سریانی، در انتقال معارف یونانی به عربان و عرب زبانان نقش میانجی را بر عهده داشته اند. اعضای این محافل همان کسانی بودند که اندک اندک زبان عربی را نیز آموختند و

27. Ullmann (wie Anm. 14) S. 87 ff.; Sezgin (wie Anm. 16), S. 166 f.

28. Ullmann (wie Anm. 14) S. 89 ff.

29. Ebd., S. 91.

30. Ebd., S. 91 f.; Sezgin (wie Anm. 16), S. 208 f.

31. Ullmann (wie Anm. 14), S. 21

32. Ebd., S. 19 f.; Sezgin (wie Anm. 16), S. 203 f.

33. Ullmann (wie Anm. 14), S. 20; Sezgin (wie Anm. 16), S. 204.

34. Sezgin (wie Anm. 16), S. 204.

35. Vgl. Anm. 12.

معلومات و افکار خود را به عربی منتقل نمودند. بنابراین، بعید است بتوان نویسنده‌ای یونانی را یافت که در تاریخ ترجمه اثر یا آثار او به عربی، زبان سریانی بی‌اثر باشد، و غالباً نیز چنان بوده که به واسطه یک سنت طولانی، که گاه به دوره پیش از اسلام می‌رسیده، این آثار به عربی می‌رسیده‌اند.

بدین ترتیب، تصویری از این به اصطلاح «ادبیات ترجمه‌ای» یا آثار ترجمه شده به عربی به وجود آمده است که تا حد بسیار زیادی بر مدار سریانی می‌چرخد. نام مترجمان مشهور و مدارس آنان، خصوصیات زبانی، شیوه املائی نام‌ها و کلمات یونانی، همه مکرر در مکرر بر انتقال به واسطه سریانی و بر مرحله آغازین و میانی سریانی، پیش از ترجمه به عربی، دلالت دارند. الفاظ دخیل آرمانی و سریانی نیز که مستقل از ترجمه‌های رسمی به عربی راه یافته‌اند خود گواه دیگری هستند بر انتشار عناصر سریانی و مسیحی در جهان عرب.^{۳۶}

با این همه، باید از خود پرسید که آیا می‌توان عنصر دیگری را نیز یافت که در این تقویت و غنای فکری عربان و عرب‌زبانان مؤثر بوده باشد؟ به نظر من می‌توان و آن ایران است.

درباره نقش زبان سریانی و سریانیان از پیش از اسلام تا آخرین مطالعات سریانی‌زبانان درباره متون یونانی، مثلاً در آثار ابن عبری (۱۲۲۶-۱۲۸۶ میلادی)، شواهد مستقیم و غیر مستقیم فراوانی در اختیار ماست همراه با شمار بسیار نام‌ها و متن‌ها. اما در مورد ایران، و مقصود من از ایران در مرتبه اول ایران عصر ساسانی است، اطلاعات ما به نسبت اندک است. با این حال، ظاهراً قراین بسیاری به دست است که در مرحله قدیم این تحول، ایران سرچشمه تأثیرات اساسی و فراهم‌آورنده موجبات بسیار مهم بوده است. روابط میان ایران ساسانی و شبه جزیره عربستان سابقه طولانی داشته و از سالیان دراز شواهد و اسنادی دارد. ایرانیان، جز داد و ستد و روابط همسایگی با بعضی از قبایل شمالی عرب، در بعضی ادوار بخش‌هایی از شبه جزیره را نیز در تصرف خود داشته‌اند و لابد حکومت بسیار پیشرفته ساسانیان مکرراً توجه عرب را به خود جلب می‌کرده است: شخصیت کسری، یعنی خسرو اول انوشیروان (حکومت: ۵۳۱-۵۷۹)، و وزیر پراوازه‌اش، بزرگمهر، برای عرب مَثَل شده بوده، و الفاظ پرشمار پارسی در همان صدر اسلام و پیش از آن به عربی راه یافته بوده است.^{۳۷} حتی در اوایل دوران اسلام نیز قدرت ایرانیان شکسته نشده بود و به واسطه برتری خود در تمدن بر عرب تأثیر تام و تمام داشتند. می‌توان حدس زد که عرب بعد از فتح ایران و در میان آن همه دستاوردها که به آنان عرضه می‌شد و به یکباره با آن روبرو شدند، سنت علمی قابل توجهی را نیز به کف آورده باشند؛ سنتی علمی از اصل یونانی یا یونانی‌مآبی یا تحت تأثیر آن.

36. Vgl. Siegmund Fraenkel, *Die aramäischen Fremdwörter im Arabischen* (Leiden 1886, Nachdruck 1962); Arthur Jeffery, *The Foreign Vocabulary of the Qur'ān* (Baroda 1938); A. I. Hebbo, *Die Fremdwörter in der arabischen Prophetenbiographie des Ibn Hisham* (gest. 213/834), Phil. Diss. (Heidelberg 1970).

37. Vgl. A. Siddiqi, *Studien über die persischen Fremdwörter im klassischen Arabisch* (Göttingen 1919).

اینکه چنین چیزی محتمل است از روایات عربی و روایات متأخر پهلوی قابل استنباط است. در زمان دومین شاه ساسانی، شاپور اول، در قرن سوم میلادی و همچنین در زمان خسرو انوشیروان، ایرانیان دانشمندان یونانی را به کشور خود پذیرفتند و متون یونانی را به پهلوی (فارسی میانه) ترجمه نمودند. به علاوه، در ایران، در کل دوره ساسانی، یک جماعت بزرگ مسیحی نسطوری وجود داشت که در آنجا نیز، مانند سکونتگاه‌های خود در سوریه و مصر، به حفظ و تعلیم معارف اواخر عهد باستان مشغول بودند. مرکز اصلی این مطالعات گندی‌شاپور بود^{۳۸} که در همان زمان شاپور اول بنیان نهاده شده بود و ست آن درست تا دل دوران اسلامی استمرار یافته بود و در اثنای حیات خود مکرراً به واسطه ورود نیروهای تازه از خود یونان (آمدن سمبلیقیوس به ایران، پس از بستن آکادمی آتن به دست یوستینیان، در سال ۵۳۱ میلادی) و دیگر مدارس سریانی مسیحی تجدید قوا کرده بود و برغناى آن افزوده شده بود. در کنار آن، از ورود عناصر هندی به ایران و آشنایی ایران با علوم هندی نیز شواهد و اسناد مختلف به دست است. بنابراین، در اینجا بدون تردید یک امکان و استعداد علمی و فکری وجود داشته که عربان علی‌الخصوص به سبب روابط تاریخی و ارتباطات جغرافیایی به احتمال بسیار با آن آشنا بوده‌اند.

بنابراین مجازیم که از خود پرسیم - و به دنبال آثار و نشانه‌های واقعی آن بگردیم - که آیا ایران در انتقال معارف یونانی به عربان سهم داشته است و اگر داشته است، تا چه اندازه.

پس از این توصیف و تصویر کلی که تا حدی با تفصیل یاد شد، اکنون می‌خواهم وارد بعضی جزئیات خاص شوم که در مسأله مرحله قدیم اخذ و اقتباس معارف یونانی در نزد عربان و عرب‌زبانان برای آنها باید به اهمیتی قائل شد. در این کار می‌خواهم علی‌الخصوص بر سه مقوله تأکید کنم: قراین و نشانه‌هایی که از بعضی آگاهی‌ها، پیش از ترجمه‌های متون مشخص حکایت می‌کند؛ نشانه‌های مستقیم از ترجمه‌های قدیم‌تر، علی‌الخصوص آن ترجمه‌هایی که با زبان پارسی ارتباطی دارند؛ ردّ پاها و آثاری از مصطلحات و الفاظی که آنها نیز دلالت بر یک مرحله قدیم‌تر و احتمالاً ایرانی یا دلالت بر تأثیرات ایرانی می‌کنند.

در ذیل مقوله آگاهی‌های پیشین هم از شواهد متنی یاد می‌کنم هم از موارد دیگر. مثلاً به یاد بیاوریم طبیب مخصوص حجاج بن یوسف، ثیاذوق، را در عراق در اواخر قرن هفتم میلادی.^{۳۹} نمونه بسیار قابل توجه دیگر این است که در سال ۱۴۵ هجری (۷۶۲ میلادی) در زمان بنیان نهادن نشستگاه خلیفه، بغداد، در زمان منصور بعضی محاسبات نجومی کردند و برای این مقصود از سه منجم کارآموده نظر خواستند، سه منجمی که به کاردانی شهره بودند: ماشاء الله یهودی و نوبخت و عمر بن قُرخان طبری که هر دو ایرانی بودند.^{۴۰} اینان در نظر و در عمل بایست ناگزیر بسیار خبیر باشند تا

38. Ullmann (wie Anm. 14), S. 22; Sezgin (wie Anm. 16), S. 173.

39. Ullmann (wie Anm. 14), S. 22 f.

40. Vgl. Heinrich Suter, *Die Mathematiker und Astronomen der Araber und ihre Werke*, in: *Abhandlungen zur Ges-*

بتوانند وظایف لازم را به نحو معقول و درست به انجام رسانند. از ماشاء الله (Messahalla) در آثار لاتین قرون وسطی) و عمرین فَرّخان (که در غرب بعدها به Omar Tiberiadis مشهور شد) نوشته‌های مستقل بسیاری نیز در علم احکام نجوم باقی مانده است.^{۴۱} از کارهای دیگر عمرین فَرّخان یکی هم دستور به تنظیم ترجمه چهارمقاله بطلمیوس از یحیی بن بطریق و تفسیر آن بوده است که به دلایل تاریخی بایست بعدها، بعد از ماجرای بغداد، به آن دست برده باشد. ترجمه عربی کتاب الخمسة دوروتئوس از زبان پارسی نیز از همین عمرین فَرّخان است که اکنون دیوید پینگری آن را تصحیح و نشر خواهد کرد.^{۴۲} مرگ او را در حدود سال ۲۰۰ هجری (۸۱۶ میلادی) می‌دانند. در مورد ماشاء الله، پینگری به اثبات رسانده است^{۴۳} که او در بعضی از نوشته‌های خود در احکام نجوم، از بعضی ثوابت نجومی استفاده کرده که ریشه در سنت یونانی ندارد، بلکه منشأ ایرانی دارد و در سنت ایرانیان، دیگر منابع کلاسیک غیر یونانی و هندی با هم ممزوج شده بوده است. در زمان جانشین منصور، مهدی (حکومت ۷۷۵-۷۸۵ میلادی)، تئوفیلوس پسر توماس (تئوفیل بن توما)، مسیحی مارونی، رئیس منجمان دربار بود. از او جمله یک متن کوتاه در احکام نجوم به یونانی باقی مانده است که بعدها عرب‌ها (و به واسطه آنان در قرون وسطای لاتینی) آن را هرمتسی شمرده‌اند و خود به یک سنت کهن عصر یونانی مآبی تعلق دارد.^{۴۴} این عصر را تا به حال جزء دوره اصلی ترجمه‌ها به شمار نیاورده‌اند. با این حال، می‌بینیم که در همان زمان هم شناخت نظری در کار بوده هم عمل و البته هم آثار مستقل.

وقتی به دقت به متن‌ها نظر می‌کنیم، چه ترجمه‌ها چه نوشته‌های مستقل نویسندگان عربی نویس، در آنها نقل قول‌هایی از نویسندگان قدیم‌تر یا اشاراتی به آنان می‌یابیم و به علاوه غالباً با اشاراتی به تفاسیر و ذیل‌هایی مواجه می‌شویم که از آنها تا به امروز ترجمه‌ای شناخته نیست (مثلاً رجوع شود به مواضعی از آثار ریشاد والتسر^{۴۵}، سهیل افنان^{۴۶}، یوزف فان اس^{۴۷}، گرهارد اندرس^{۴۸} درباره نوشته‌های فارابی و دیگر متون فلسفی). من در مطالعات خود درباره سنت انتقال کتاب مجسطی به موجب قراین و نشانه‌های

chichte der mathematischen Wissenschaften, X (Leipzig 1900) Nr. 2 und 8; Juan Vernet, in: *Revista del Instituto de Estudios Islamicos* 15 (Madrid 1970), S. 92; ders. in: *Accad. Nazion. dei Lincei, Atti dei Convegni* 13 (Convegno Internazionale 9- 15 Aprile 1969: Oriente e occidentenel medioevo: Filosofia e scienze) (Rom 1971), S. 752 f.; Ullmann (wie Anm 15), S. 273.

41. Vgl. Francis J. Carmody, *Arabic Astronomical Sciences in Latin Translation* (Berkeley and Los Angeles 1956), S. 23-38 und 38-40.

42. Vgl. Ullmann (wie Anm. 15), S. 280-282.

در سال ۱۹۷۶ در لایپزیک چاپ شده است. م.

43. Edward S. Kennedy and David Pingree, *The Astrological History of Māshā'allāb* (Cambridge, Mass. 1971).

44. Ullmann (wie Anm. 15), S. 302; Kunitzsch (wie Anm. 25), S. 66 oben.

45. *Greek into Arabic. Essays on Islamic Philosophy* (Oxford 1962), S. 69 f.

46. *Philosophical Terminology in Arabic and Persian* (Leiden 1964), S. 18 f. und 47.

۴۷. مثلاً رجوع شود به:

Zeitschr. d. Dtsch. Morgenländ. Ges. 113 (1963), S. 654 f.

۴۸. اثر مذکور در پاورقی ۲۱، صفحات ۳۶، ۴۰ و ۱۴۱.

درونی و بیرونی مختلف به این نتیجه رسیدم که عنوان عربی معروف کتاب، یعنی المَجَسطی (بنا به حرکت گذاری نسخه ها)، در محدوده ترجمه های سریانی و عربی ساخته نشده است، بلکه به اغلب احتمال ریشه در یک مرحله پیشین پهلوی دارد.^{۴۹} به علاوه دریافتیم که اصطلاحات معادل Grad و Minute، یعنی درجه و دقیقه، پیوسته در تحریرهای مختلف مجسطی به کار می رود، حال آنکه در متن یونانی نشانی از آنها نیست و به عبارت بهتر، معادل دقیق Grad در آن کتاب جزء است.^{۵۰} علاوه بر این، در ستاره شناسی رد پای نامگذاری هایی برای ستارگان آشکار است که آن نیز باید در بیرون ست مجسطی، پیش از آن یا در کنار آن، به وجود آمده باشد.^{۵۱}

اما برویم بر سر بحث درباره اشارات مختصر به ترجمه های قدیم تر که از پایان قرن دوم هجری (هشتم میلادی) عقب تر نمی روند. بعضی ترجمه های تاریخ دار که یحیی بن خالد برمکی (م. ۸۰۵ میلادی) آنها را از مترجمان خواسته بوده معروفند: کتاب مشهور کیله و دمنه در سال ۱۶۵ هجری (۷۸۲/۷۸۱ میلادی) از پارسی به دست عبدالله بن هلال اهوازی^{۵۲} (اما توجه داریم که یک تحریر قدیم تر بسیار مشهورتر از آن نیز وجود دارد از ابن مقفع، متوفی به سال ۱۴۲ هجری / ۷۶۰ میلادی)؛ یک کتاب آموزشی در کشاورزی که به نظر اولمان از ویندانیوس اناتولیوس است^{۵۳} و به نظر سزگین منسوب به آپولونیوس (بلیناس)؛^{۵۴} یک تحریر کهن از اصول اقلیدس به دست حجاج بن یوسف بن مطر [در زمان هارون] که در زمان مأمون در آن تجدید نظر کرده است؛^{۵۵} و یک تحریر مجسطی.^{۵۶} در کنار این ترجمه های علمی باید گزارش هایی را قرار داد از ترجمه عربی نوشته هایی به زبان دیوانی یونانی یا پارسی که بسیار کهن ترند و آنها را به حدود سال ۷۰۰ میلادی می توان نسبت داد.

حال در منابع فؤاد سزگین به بعضی تاریخ های جدید و بسیار قدیم بر می خوریم؛ مثلاً سال ۳۸ هجری (۶۹۵ میلادی، یعنی دو سال پیش از آغاز خلافت اموی!)، یک نوشته از زوسیموس در کیمیا که به گفته سزگین قدیم ترین کتاب ترجمه شده غیر دینی است، علی الاطلاق؛^{۵۷} ترجمه ماسرجویه یهودی بصری از یک کتاب پزشکی اهرن القس اسکندرانی، که پیشتر از او یاد کردیم و قدیم ترین ترجمه شناخته شده در علم پزشکی است (سزگین به استناد اطلاعاتی که ابن جُلجل از زندگی او آورده، عصر

49. Kunitzsch (wie Anm. 23), S. 117-125

50. Ebd., S. 156-160

51. همان، ص ۵۸ و مواضع مختلف دیگر.

52. Carl Brockelmann, *Geschichte der arabischen Litteratur*, Bd. 1 (Leiden 1943), S. 239 f., Anm. 2.

53. Wie Anm. 15, S. 430 f.

54. Wie Anm. 17, S. 314 ff.

55. قس کونیچ (پاورقی ۲۳)، ص ۱۶، ۶۵ و مواضعی که در آنجا گفته شده.

56. همان، ص ۱۹-۱۸.

57. سزگین، ج ۴، ص ۱۹، ۷۴؛ درباره این نویسنده همچنین رجوع شود به اولمان، علوم طبیعی و خفیه در اسلام، ص ۱۶۰-۱۶۳.

زندگی او را به دوران مروان اول اموی (حکومت: ۶۸۴-۶۸۵) برمی گرداند.^{۵۸}

به این ترتیب، چنین می نماید که به قرن اول هجری (یعنی هفتم میلادی) می رسیم و ظاهراً نظریه دوم سرگین تأیید می شود. علی العجالة دلیل قاطعی ندارم که با آن مخالفت کنم. البته باید منتظر بود و دید که نشر این متن ها و تحقیق در شواهد درونی آنها با خود چه می آورد. در پرتو این آگاهی ها، بعضی روایات عربی نیز که تا کنون به قلمرو افسانه تعلق داشتند اهمیت تازه پیدا می کنند؛ مثلاً ترجمه های متون کیمیاوی و نجومی که می گویند خالد بن یزید اموی (م. ۸۵ هجری / ۷۰۴ میلادی) دستور به آنها داده بوده است. البته اشتباه است اگر گمان کنیم که مسأله آثار منسوب به خالد به این شکل حل شده است؛ در این مورد نیز نخست باید تمامی متون مربوط را یافت و عرضه کرد. با این حال، اکنون در درون این ملاحظه کلی لا اقل چنین می نماید که تخمینی را که تا کنون در مورد تاریخ ترجمه ها می زدیم و معتبر می شمردیم باید به دوره قدیم تری عقب ببریم. پیدا است که این امر در مسأله آثار منسوب به جابر بن حیان نیز بی اثر نخواهد بود. با این همه، من در اینجا عامدانه وارد مسأله جابر نمی شوم.^{۵۹}

بازگردیم به ایران. همچنانکه از زمان مقاله آلفونسو نالینو در جشن نامه ادوارد براون می دانیم،^{۶۰} جز کتاب دوروثئوس که پیشتر ذکر کردیم، این آثار از پهلوی به عربی ترجمه شده بوده است: کتاب تئوکروس (تنگلوشا) درباره صور درجات فلک (به صورت قطعات بزرگ در کتاب ابومعشر بلخی پیدا شده است و قسمت هایی از آن را کارل دیروف تصحیح کرده است)،^{۶۱} کتاب بزیدج و تیوس والنس (والیس) و کتاب آموزشی در کشاورزی از کاسیانوس باسوس (ورزنامه). اینکه کتاب الفلاحة النبطیة ابن وحشیه را، که مدت هاست درباره آن بحث است، تا چه قدر بتوان ترجمه از پهلوی دانست اخیراً مورد بحث توفیق فهد بوده است^{۶۲} و باید منتظر بود که طرح تحقیقاتی وسیع او در این موضوعات پیش برود و اولین نتایج آن عرضه شود. به علاوه، به تازگی، به واسطه یک اثر مارتین لوی^{۶۳} و تحلیلی که مانفرد اولمان پس از نشر کتاب لوی کرده،^{۶۴} نوشته ای درباره داروهای مشابه (آبدال) از فیثاغورس نامی که اطلاع بیشتری درباره او نداریم به دست آمده و آن نیز پیشتر به پرسی ترجمه شده بوده است.

۵۸. سرگین، ج ۳، ص ۱۶۶-۱۶۷، ۲۰۶-۲۰۷. درباره این مسأله همچنین رجوع شود به اولمان، پزشکی در اسلام، ص ۲۳-۲۴، ۸۸.

۵۹. در مورد «مسأله جابر» رجوع شود به شرح مختصر اخیر اولمان، علوم طبیعی و خفیه در اسلام، ص ۱۹۸-۲۰۸.
60. Carlos A. Nallino, "Tracce de opera greche giunte agli Arabi per trafila pehlevica," in: *A Volume of Oriental Studies Presented to Edward Granville Browne* (Cambridge 1922) S. 345-363.

۶۱. ضمیمه ۶ از کتاب فرانتس بل:

Franz Boll, *Sphaera. Neue griechische Texte und Untersuchungen zur Geschichte der Sternbilder* (Leipzig 1903), S. 482-539.

62. Vgl. "Retour à Ibn Wahšīyya", in: *Arabica* 16 (1969), S. 83-88.

63. *Substitute Drugs in Early Arabic Medicine*, in: Veröffentlichungen d. Internat. Gesellschaft f. Geschichte d. Pharmazie, N. F., Bd. 37 (Stuttgart 1971).

64. *Der Islam* 50 (1973), S. 230-248.

و در پایان اشاره‌ای نیز باید به بعضی آثار منحول در علم احکام نجوم بکنیم که به زردشت و جاماسب منسوبند. این آثار نیز در واقع جزء معارف یونانی و یونانی مآبند و به واسطهٔ ایران انتقال یافته‌اند (جرالد تومرو دیوید بینگری مشغول نشر آثار منسوب به زردشتند). در آنچه اولمان جمع آورده و به ایران تعلقی دارد یک کتاب سنگ‌های (کتاب الاحجار) پهلوی نیز هست که در نویسندگان مسلمان مؤثر افتاده بوده است؛^{۶۵} نیز آثار منحول در کیمیا منسوب به جاماسب و اُسَپانِس و مانی؛^{۶۶} در علم احکام نجوم، جز آثار منسوب به زردشت و جاماسب که ذکرشان گذشت، نوشته‌ای نیز به بزرگمهر منسوب است^{۶۷} و نوشته‌ای به اندرزغری زادن فَرخ؛^{۶۸} از جملهٔ آثار مربوط به سحر و مانند آن می‌توان کتاب کیناس دربارهٔ نیرنجات^{۶۹} و کتاب طلسمات تئوکروس (تنگلوشا)^{۷۰} را نام برد، اگر خواسته باشیم تنها برجسته‌ترین آثار مسلم را ذکر کرده باشیم. در علم جغرافیا، ارنست هونینگمان می‌گوید که برای او مسلم نیست که آیا در کنار آثار جغرافیایی سریانی، می‌توان به وساطت آثار پارسی نیز قائل شد یا خیر.^{۷۱}

حال می‌رسیم به مسائل لغوی و می‌خواهیم ببینیم چه قراین و نشانه‌هایی از یک دورهٔ قدیم تر شناخت معارف یونانی، علی‌الخصوص عناصر ایرانی، به دست می‌آید. در اینجا مخصوصاً باید از لغاتی در حیطهٔ داروشناسی (به خلاف کالبدشناسی که کلمات و اصطلاحات فراوانی در زبان عربی دارد)، نام گیاهان و سنگ‌ها و معدنی‌ها و مواد شیمیایی و اصطلاحات علم احکام نجوم یاد کنیم که در آنها کلمات پارسی زیادی وارد شده است.

چند تن از نویسندگان، در ضمن تحقیقات خود دربارهٔ متون، ملاحظات خود را دربارهٔ لغات و اصطلاحات آن متن‌ها را نیز آورده‌اند. ماکس مایهوف در سال ۱۹۲۶ مثال‌هایی آورده از رسالات چشم‌پزشکی یحیی بن ماسویه و حنین، که سی سال از او کوچک‌تر بوده، و آنها را با هم مقایسه کرده است.^{۷۲} حنین اصطلاحات مناسب عربی را اختیار کرده، اما یحیی، در یک دورهٔ قدیم‌تر، تعبیرات سریانی و فارسی را به خط عربی نقل کرده است و این را بی‌تردید باید گواهی بر یک مرحلهٔ زبانی قدیم‌تر شمرد. مانفرد اولمان گاهی به اختلاف میان اصطلاحات کهن و کلمات نامعمول در سَرِّ الخلیقهٔ منسوب به بلیناس (از زمان مأمون، اگر نه پیش از آن) و اصطلاحات نوتر در نوشتهٔ جابر، که با دیگر اصطلاحات متداول آن دوره مطابقت می‌کند، توجه داده است.^{۷۳} به مشاهدات خود در مجسطی،

65. Ullmann (wie Anm. 15) S. 102-104

66. Ebd., S. 183-186.

67. Ebd., S. 297; vgl. Ebd., S. 294 f.

68. Ebd., S. 297 f.

69. Ebd., S. 367.

70. Ebd., S. 368.

71. *Die sieben Klimata die ΠΟΛΕΙΣ ΕΠΙΣΗΜΟΙ* (Heidelberg 1929), S. 112.

72. *Isis* 8 (1926), S. 712.

73. *Wie Anm. 15*, S. 171 f.

در نام کتاب، نام مؤلف آن، اصطلاحات درجه و دقیقه و بعضی نام‌های ستارگان پیشتر اشاره‌ای کردم و در سطور بعد نیز خواهم کرد. ترجمهٔ دو رسالهٔ هرمسی در احکام نجوم به نام‌های کتاب عرض مفتاح النجوم و کتاب طول مفتاح النجوم متعلق به دورهٔ بسیار قدیم‌تری است، یعنی سال ۱۲۵ هجری (۷۴۳ میلادی) و اولمان اصطلاحات کهن آنها را متذکر شده است.^{۷۴} جالب توجه نام شماری از کتاب‌هاست که در عنوان یا عنوان فرعی آنها، مفهوم کتاب نه با الفاظ متداول کتاب یا مقاله، بلکه به لفظ مصحف بیان شده است که یک لفظ دخیل قدیم حبشی است که در اصل فقط در مورد «کتاب مقدس»، قرآن، به کار می‌رفته است؛^{۷۵} چنین است عنوان چند رسالهٔ هرمسی کیمیای و دیگر آثار منحول، مثل اثر منسوب به زوسیموس که دربارهٔ تاریخ کهن ترجمهٔ آن (۳۸ هجری / ۶۵۹ میلادی) پیشتر اشاره‌ای کردم، و ترجمهٔ کتاب آموزشی دربارهٔ کشاورزی مورخ به سال ۱۷۹ هجری (۷۹۵ میلادی) از ویندانیوس آناتولیوس یا منسوب به بلیناس. برای رسالهٔ هرمسی در احکام نجوم نیز که پیشتر دربارهٔ آن صحبت کردم، من به واسطهٔ خصوصیتی که در کلمات و اصطلاحات آن است به یک مرحلهٔ میانی پارسی قائلم.

نام گیاهان و داروهای کتاب الحشائش دیوسکوریدس (دیوسکوریدس) در تحریر اصلی آن از اصطفا بن باسیل و حنین بی اندازه آموزنده است. حتی تصحیح سزار دوبلر و الیاس ترس^{۷۶} نیز بسیار ناقص و غیر قابل اعتماد است،^{۷۷} اما لااقل از آن می‌توان دریافت که به چه اندازه نام‌های پارسی در آن هست. من به دو مثال، ولی دو مثال خوب، اکتفا می‌کنم که اولمان یافته است. در ترجمه، لغت یونانی - kar-damōmon را ترجمه نکرده‌اند و تنها آن را به خط عربی به صورت قرداوهون نقل کرده‌اند و در توضیح آن افزوده‌اند: «این همان قردمانا است»، یعنی در کنار صورت به‌کلی یونانی که برای خوانندهٔ عربی زبان نامفهوم بوده، در توضیح کلمه‌ای آمده که در عربی آشنا بوده است، حال آنکه آن نیز خود اصل یونانی دارد، ولی به خلاف کلمهٔ نخست در یک دورهٔ قدیم‌تر به وام ستانده شده است (اولمان برای این کلمهٔ دوم به اصل سریانی قائل است، من بیشتر مایل به پارسی هستم) و از پیش یک شکل آشنا پیدا کرده بوده است.^{۷۸} اما کلمهٔ دوم بی تردید اصل پارسی دارد نه سریانی: کلمهٔ یونانی sagapēnōn را مترجم به سغافینون برگردانده، یعنی به خط عربی نقل کرده، و به سگبینج شرح کرده است. سگبینج پیداست که یک لغت پارسی است، اما خود نیز دخیل از یونانی است. آنچه در اینجا با آن مواجهیم فقط نفوذ بسیار زیاد نام گیاهان و مواد پارسی در زبان عربی نیست، بلکه به این نیز باید توجه داشته باشیم که

74. Ebd., S. 290.

۷۵. مقایسه شود با مقالهٔ مانفرد اولمان در مجلهٔ تاریخ پزشکی و مراجع او:

Medizinhistorisches Journal 8 (1973), S. 61, Anm. 14.

76. *La 'Materia medica' de Dioscórides, Transmisión Medieval y Renacentista*. Vol. II (Arab. Text und Einleitung) (Tetuan y Barcelona 1952-1957).

۷۷. نظر اولمان نیز چنین است در کتاب پزشکی در اسلام، ص ۲۵۹، یادداشت ۱.

۷۸. همان، ص ۲۵۹.

این نام‌های پارسی خود ممکن است الفاظ بیگانهٔ یونانی باشند.

اینکه این اصطلاحات علمی از کی استعمال داشته‌اند و چه اندازه معروف بوده‌اند از اینجا قابل تشخیص است که فی‌المثل اکسیر در یک شعرا خط (م. ۹۰ هجری / ۷۰۸ میلادی) به کار رفته است^{۷۹} و شاعران قدیمی مانند حسن ثابت، شاعر پیامبر (م. ۵۴ هجری / ۶۷۴ میلادی)، تمیم بن اَبی بن مُقبل و زُوبه (م. ۱۴۵ هجری / ۷۶۲ میلادی) تریاق را می‌شناخته‌اند.^{۸۰} در مورد تریاق نیز من حدس می‌زنم که اصل پارسی داشته، به شرحی که در ادامه خواهم آورد.

اکنون می‌خواهم دایرهٔ بحث را قدری محدودتر کنم و ببینیم که آیا در بعضی کلمات خصوصیات مشخصی هست که بر اصل پارسی آنها دلالت کند (علی‌العجابه خصوصیات را که از قبل می‌شناسیم کنار می‌گذاریم، مانند «سج» در کلمات دخیل از پارسی، مثلاً در همین سکبینج سابق الذکر). یکی از این خصوصیات نقل حرف θ یونانی به دال در معادل عربی است. معادل معمول θ یونانی در عربی «ث» است که با تلفظ θ در زبان یونانی آن عصر مطابق است. علاوه بر آن، θ گاه به «ت» نیز نقل شده، بخصوص در وام‌گرفتن الفاظ از طریق سریانی. اما دال معمول نیست. Manfred Ullmann به تازگی به کمک ورنر زوندرمان توانسته است نشان دهد که نویسندهٔ آن کتاب ابدال (داروهای مشابه) که ذکر آن در سطور قبل گذشت، یعنی بدیغورس، در نام کسی نیست جز فیثاغورس (پیدا است که نام داروها نیز در آن کتاب عمدتاً پارسی است).^{۸۱} این نام از آن حیث غیر عادی است که به گفتهٔ زوندرمان، جزء اول نام فیثاغورس (-pytha) به واسطهٔ اشتقاق عامیانه و قیاس با کلمات متعدد ساخته شده با pāi یا paḏi (از اصل pati یا pati) صورت ایرانی پیدا کرده است و بدین واسطه θ یونانی در آن بدل به دال شده است. دو مثال دیگر از این دست: دریاق (در کنار تریاق) از $\text{riakónē}\theta$ یا $\text{riaké antidotosē}\theta$ و اسفند (در کنار اسفند) از $\text{apsin}\theta$. در این کلمات، θ در مجاورت r و n بدل به دال شده است. دو مثال دیگر از شمار الفاظ دخیل یونانی در زبان فارسی است که زمانی تئودور نولدکه به شکل گذرا فراهم آورده است، یعنی مورد از myrtos و یاکند از $\text{yákin}\theta$.^{۸۲} در مورد دریاق و تریاق به یک نکتهٔ دیگر نیز باید توجه داشت و آن مصوت کوتاه کلمه است. حتی اگر واگیری به واسطهٔ پارسی نیز نباشد، در هر حال بسیار قدیم است. در شیوهٔ معمول نقل کلمات یونانی به خط سریانی و عربی، حرف ē (eta) در کلمهٔ $\text{riakónē}\theta$ بنا بر قاعدهٔ معمول، لااقل در کتابت، بایست «یاء» شود. تخفیف این یاء نشان از یک سیر تحول طولانی‌تر دارد، خواه در پارسی خواه بعد از ورود آن به عربی. در صورت اخیر، بعد از وارد

79. Sezgin (wie Anm. 17), S. 22.

80. Ullmann (wie Anm. 14), S. 321, Anm. 2.

81. Manfred Ullmann, "Die Schrift des Badīgūras über die Ersatzdrogen", in: *Der Islam* 50 (1973), S. 230-248, Speziell S. 234 f.

82. "Griechische und aramäische Fremdwörter im Persischen", in: *Persische Studien* II (SB Wiener Akademie d. Wiss., Philos.-hist. Classe, Bd. 126 [Wien 1892] Abh. XII), S. 43 und 44.

شدن لغت به عربی، در یک مرحله قدیم، با قواعد صرفی عربی سازگار شده و خاصیت بیگانه بودنش پوشیده شده است. نمونه آخر را از مقاله اولمان درباره کتاب احجار کسنوکراتس نقل می‌کنیم.^{۸۳} در این کتاب نام تئوفراستوس (ثاوفراسطس) به این صورت‌ها آمده است: دُرَواسطُرُس، دُواسطوس، دورواسطُس. در اینجا نیز ظاهراً وساطت زبان پهلوی در کار بوده است.

نقل مصوّت 0 یونانی به ā نیز به نظر من مرتبط با همین موارد می‌رسد. البته در نقل کلمات یونانی به سریانی نیز نظیر این رایج است، اما بعضی از این کلمات ممکن است به واسطه یک مرحله میانی اضافی به عربی رسیده باشد، مانند ارسطاطالیس (در کنار ارسطوطالیس که شکل معمول است)، بَلیناس (آپولونیوس)، یا قردمانا که در سطور قبلی ذکر کردیم (ā در «حالت تأکیدی» کلمات سریانی به گفته نولدکه^{۸۴} در کلماتی که از سریانی وارد فارسی شده گاه بر جا مانده گاه حذف شده است)، و احتمالاً ناموس (nómos). مسأله را نمی‌توان فی‌المجلس حل کرد، اما در آینده لازم است که در هر حال به آن توجه خاص شود. بعضی کلماتی که تا کنون بر شمردیم ظاهراً به یک مرحله قدیم‌تر پیش از عصر ترجمه تعلق دارند و بدین ترتیب لاقبل به لحاظ تاریخی، دوره انتشار آنها تا دوره ساسانیان عقب می‌رود. گویا تصادف نیست که ارسطاطالیس (با دو ā) در شاهنامه نیز که اساسش یک منبع قدیم‌تر پارسی است به همین صورت ضبط است.^{۸۵} شاید نام بطلمیوس را نیز باید جزء همین گروه بیاوریم (همراه با نام کتاب او، مجسطی، که پیشتر گفتیم). املاهای تقریباً بدون مصوّت عربی بسیار یادآور صورت پهلوی کلمه است که مصوّت‌های آن را محققان امروزی به نحو مصنوعی به آن افزوده‌اند، یعنی ptlmyws (ptalamayus) در نوشته منوچهر، موید زردشتی، در حدود سال ۸۸۰ میلادی، به نقل از زیلی،^{۸۶} حال آنکه در دیگر متن‌ها، مانند تاریخ الحکماء ابن قفطی، به جای بطلمیوس صورت بُطلاماؤس آمده است^{۸۷} با مصوّت‌های روشن، نقل مصوّت‌های کوتاه با حروف عله و آوانویسی آن.

نقل اوپسیلون یونانی (y) به صورت «یو» در عربی، که امری است معروف، چیزی است متفاوت. در اینجا به ظن قوی اساساً تأثیر سریانی در کار است و نه چیز دیگر. بعضی مثال‌های آن: اصطلاح معروف فلسفی هیولی (hyle)، اشیوف (oisypos)، کماذریوس (kamaidrys)^{۸۸} و یواقتنون (yákinthon). سه

83. *Medizinhistorisches Journal* 8 (1973), S. 65; ebd. 7 (1972), S. 59 unten f.

۸۴. Wie Anm. ۸۳, S. ۳۵.

85. Vgl. Fritz Wolff, *Glossar zu Firdosis Schabname* (Berlin 1935), S. 53 b s. vv. *Arsitātālis* und *Arsitālīs*.

86. H. W. Baily, *Zoroastrian Problems in the Ninth-Century Books* (Oxford 1943), S. 80; Kunitzsch (wie Anm. 23), S. 125.

۸۷. تاریخ الحکماء، ص ۳۵۵؛ الفهرست، ص ۲۳۹؛ *بُطولوماؤس*؛ نیز جلد دوم از *بوطیقای ارسطو*، چاپ تکاج، ص ۱۱۷، یادداشت ۱۱، سطر ۵.

۸۸. درباره این کلمه رجوع شود به:

Wörterbuch der klassischen arabischen Sprache, Bd.1 (Wiesbaden 1970), S. 576 a 37.

کلمهٔ آخراً از کتاب الحشائش دیوسکوریدس یادداشت کرده‌ام.^{۸۹}

اما در مورد دمش آغاز بعضی کلمات یونانی تردید هست که منشأ املائی دوگانه کجاست. می‌دانیم که لغات یونانی در ترجمه‌های عصر اصلی ترجمه مطابق با تلفظ آنها در همان عصر به خط عربی نقل شده‌اند، یعنی بر اثر از بین رفتن دمش در اصل یونانی، در معادل عربی این کلمات نیز همزه جانشین دمش شده است. h در سریانی غالباً استعمال دارد، ولی این h همیشه معادل دمش کلمات یونانی نیست و در موارد متعدد به جای اپسیلون (ε) یونانی و دیگر مصوّت‌های نزدیک به آن و ندرتاً به جای مصوت‌های دیگر به کار رفته است. با این حال، در کنار نقل دمش یونانی به صورت همزه در عربی، چند نام مشهور و کلمه نیز هست که به «ه‌اء» نوشته شده‌اند: هرقل (هراکلیوس)، هرمس، هیولی و هراطیقی (hairetikos)، و مفرد آن هُروطقی، که از روی صورت جمع به شیوهٔ اشتقاق معکوس ساخته شده است). در کتاب الحشائش دیوسکوریدس نیز من چهار کلمهٔ دیگر با ه‌اء آغازین یافته‌ام.^{۹۰} اگر این چهار کلمهٔ اخیر الذکر را کنار بگذاریم، چون در درون تاریخ ترجمهٔ یک متن معین باید دربارهٔ آن تحقیق کرد و علت آن را دریافت، از شواهد دیگر نتیجه‌ای به دست می‌آید که مانند است به نتیجه‌ای که از نقل 0 یونانی به ā عربی گرفتیم: لاقبل چنین می‌نماید که هرقل و هرمس قدیم‌تر از ترجمه‌های عصر اصلی ترجمه‌اند و به دورهٔ قدیم‌تر، که دورهٔ تأثیر ایرانی بوده، تعلق دارند.

جریان آراء و نظریات محققان دربارهٔ تأثیر یونان و روم بر فرهنگ عربی و اسلامی به راه افتاده است و اکنون دیگر آثار و رد پاهای آن را صرفاً در حوزه‌هایی که می‌توان آن را حوزهٔ سنتی خواند، یعنی علوم طبیعی و فلسفه، دنبال نمی‌کنند. حتی در حوزه‌هایی که قرن‌ها ملک طلق عربان تلقی می‌شده، یعنی فقه اللغه و علم لغت ایشان و کلام و اصول ایشان، جزئیاتی هست که از آنها می‌توان به تأثیرات بیگانه، اگر نگوئیم موجبات و مبادی بیگانه، پی برد. به یاد می‌آورم بررسی‌های اشتفان ویلد را دربارهٔ العین خلیل بن احمد (که شیوهٔ تبویب آن بر اساس مخارج حروف در واقع انموذجی هندی دارد نه یونانی مآب)،^{۹۱} مقایساتی را که هانس دایبر میان کتاب‌های لغت خاص و موضوعی با نظایر آنها از عصر یونانی مآبی کرده است،^{۹۲} یافته‌های ابراهیم مدکور و پس از او هلموت گتیه^{۹۳} را دربارهٔ همانندی تقسیم کلام به اسم و فعل و حرف در نزد قدیم‌ترین نحوایان عرب (که همان خلیل بن احمد اخیر الذکر باشد) و در نزد ارسطو، تأملات یوزف فان اس را دربارهٔ منشأ مفهوم کلام (از کلام به معنای سخن به الهیات)،^{۹۴} و مانند اینها را.

۸۹. قس یاورقی ۷۷.

۹۰. الحبو قسطیداس (hypokistis)، هغرا (hygra)، هیبلیون (hyblaion)، هوفیپامس (hippopotamos).

91. Stefan Wild, *Das Kitāb al-'Ain und die arabische Lexikographie* (Wiesbaden 1965).

92. Hans Daiber, *Die arabische Übersetzung der Placita Philosophorum*, Phil. Diss. (Saarbrücken 1963), S. 79 ff.

93. Helmut Gätje, "Die Gliederung der sprachlichen Zeichen nach al-Fārābī", in: *Der Islam* 47 (1971), S. 1-24.

94. Josef van Ess, *Die Erkenntnislehre des 'Aḡudaddīn al-Īcī* (Wiesbaden 1966) S. 56-59.

اگر در آینده به کمک منابع بسیار مفصلی که سرگین و اولمان جمع آورده اند بتوان اوایل اخذ و اقتباس معارف بیگانه در نزد عربان و عربی زبانان را بهتر و علی‌الخصوص با دقت بیشتر در جزئیات ارزیابی کرد، آن گاه ممکن است که چنین فرض‌هایی بدل به واقع شوند و تصویر کلی از فرهنگ عربی و اسلامی و شکل گرفتن آن از طریق این واسطه چیزی بیش از تغییری اهمیت و ناچیز در نظر آید.

و یک کلمه دیگر درباره تأثیر ایران در مرحله قدیم اخذ و اقتباس معارف یونانی در بین عرب. امیدوارم که سبب سوء تفاهم نشود. آثار قدیم ترپهلوی که با موضوعات حاضر ارتباط دارند و به احتمال قوی آثار جدیدتر از دوران خسرو انوشیروان لابد در زمان فتوحات عرب تقریباً از میان رفته است یا در جریان تسخیر تدریجی ایران و اسلامی شدن آن کشور نابود شده است. اندک متون معروفی را که از پارسی به عربی ترجمه شده اند باید در حکم استثنائات آورد. با این همه، در ذهن و زبان درس خواندگان و شاید عامه مردم هنوز بسیاری از این افکار و موضوعات و نام‌ها و اصطلاحات به عمر خود ادامه می‌دهد. این سرمایه پراکنده شده و در عین حال پرجذبه، که علی‌الخصوص جذبه‌اش را از شهرتی می‌گرفت که ایرانیان در بین عربان به دانایی و حکمت یافته بودند، بلی این سرمایه بود که در زمان فتوحات اسلامی کنجکاوی‌ها را برانگیخت، علاقه‌ها را باعث شد، آمادگی برای پذیرفتن علوم یونانی را موجب گردید و در نهایت زمینه را برای آن نهضت بزرگ و چندجانبه ترجمه و اخذ و اقتباس آماده کرد. مانند این بعدها در غرب تکرار شد؛ در آنجا «ساراکن‌ها» یعنی عربان، حاملان حکمت ارجمندتر، در عین حال مرموزتر، بودند و موج ترجمه را در اسپانیا و سیسیل آنان به راه انداختند.